

گفتار بیست و یکم:
«فرقه»، «ترو» و
«تصفیہ»

فصل اول:

رجوی کیست؟

□ مرور بیوگرافیک خانواده رجوی

برجسته شدن جایگاه انحصاری مسعود رجوی در تشکیلات سازمان و تبدیل شدن وی به رهبر مطلق العنان و «پیشوای» ایدئولوژیک و سیاسی آن، توجه و تأمل بیشتری بر هویت خانوادگی و فردی او را ایجاب می‌کند. مدت مدیدی است که در بسیاری از متون خارجی و داخلی، سازمان به نام «گروه رجوی» نیز خوانده می‌شود و این امر به مفهوم آنست که شناخت بیشتر و عمیق‌تر زوایای وجودی وی به منزله شناخت بهتر و دقیق‌تر سازمان محسوب می‌گردد. نگاهی نزدیک‌تر به خانواده رجوی، آغاز مناسبی برای این بررسی و واکاوی است:

«حسین رجوی» و همسرش «راضیه جلالیان» - پدر و مادر مسعود - اهل مشهد بودند. رجوی پدر چون از کارمندان رده بالای ثبت اسناد بود و به عنوان رئیس ثبت در شهرهای مختلفی خدمت می‌کرد، هر یک از فرزندان در شهری به دنیا آمده‌اند و در شهری دیگر تحصیل کرده‌اند. وی از اوایل دهه ۱۳۳۰ در مشهد ساکن و مقیم شد و یک دفتر اسناد رسمی به راه انداخت. از وضعیت مالی مرفه‌ی برخوردار بود و از این جهت توانست فرزندان خود را برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بفرستد. این خانواده، از نظر فرهنگی و اجتماعی، نسبتاً خوشنام بودند؛ گرایش مذهبی متوسطی داشتند؛ هرگز سیاسی نبودند؛ و با عامه مردم و نیز کسانی که سوابق مبارزاتی داشته و شناخته شده بودند، معاشرت نمی‌کردند.

«کاظم رجوی» متولد ۱۳۱۲، فرزند بزرگ خانواده، در اواسط دهه ۱۳۳۰ برای ادامه تحصیل در رشته حقوق به فرانسه رفت و سپس در سوئیس (ژنو) اقامت گزید. وی عضو هیئت علمی انستیتوی عالی حقوق بین‌الملل دانشگاه ژنو بود.

«صالح رجوی» متولد ۱۳۱۴ و «هوشنگ رجوی» متولد ۱۳۱۹ نیز - چند سال بعد - به دنبال برادر بزرگتر عازم فرانسه شدند. «صالح» در رشته پزشکی تحصیل کرد و از دانشگاه پاریس، دکترای تخصصی قلب گرفت؛ «هوشنگ» نیز از همان دانشگاه مدرک مهندسی برق و مکانیک گرفت.

«احمد رجوی» - کوچکترین برادر در میان برادران مسعود - در زمان دستگیری و محکومیت برادرش، از فرانسه دکترای طب گرفت و در همان جا مشغول به کار شد. «کاظم» و «صالح» نیز در اروپا ماندگار شدند و حتی در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز به کشور بازنگشتند. «هوشنگ»، از سال‌های اواخر دهه ۱۳۴۰ در ذوب آهن اصفهان کار می‌کرد.

□ مسعود رجوی

وی در سال ۱۳۲۷ در طبرس به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در «دبستان فارابی» کاشمر به پایان رساند و از «دبیرستان دانش بزرگ نیا» در مشهد، دیپلم ریاضی گرفت. در سال تحصیلی ۱۳۴۵ - ۴۶ در رشته حقوق سیاسی دانشکده حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد؛ و در خردادماه ۱۳۵۰ موفق به اخذ لیسانس گردید.

مسعود رجوی، در سه ساله دوره دوم دبیرستان در مشهد، در کلاس‌های آموزش زبان انگلیسی در «انجمن ایران و انگلیس» (وابسته به مرکزی تحت عنوان «شورای فرهنگی بریتانیا») شرکت می‌کرد و پس از آمدن به تهران و همزمان با گذراندن ترم‌های آغازین دانشگاه، دروس تکمیلی زبان انگلیسی را در کلاس‌های «انجمن ایران و آمریکا» گذراند. به همین جهت، از آغاز دوران دانشجویی، تدریس انگلیسی را - بیشتر به صورت خصوصی و چند ساعتی نیز در یک دبیرستان - به عنوان شغل ثانوی انجام می‌داد.

**COMITÉ SUISSE DE DÉFENSE
DES
PRISONNIERS POLITIQUES IRANIENS**

C / O - MADAME MARIE-LOUISE DUMUID
16, AV. JULES CROSNIER - 1206 GENÈVE
TÉL. 46 23 87 - C.C.P. 12-17087

Avril 1977 (2)

qui sont libres. De même que refuser de le faire caracté-
ristique de « Peure, ô pays bien-aimé » (Afrique du Sud)



Massoud Radjavi et sa mère en 1952. Qui dira aujourd'hui la torture morale, jour et nuit, de toutes ces mères iraniennes, de toutes ces mères, de toutes ces épouses, dans le monde entier ? Leurs enfants, filles et garçons sont aux mains criminelles de sadiques au service de gouvernements inqualifiables.

Tous ces prisonniers politiques comptent sur nous. Chacun peut aider, se joindre à l'opinion publique suisse et internationale grâce surtout à la presse courageuse. Merci aux journalistes: GALLAZ (Tribune, le Matin) TERRIER (Genève-Informations) Edmond KAISER (Gve-inform) et Lausanne-Inf. aux accrédités aux Nations-Unies, à tous ceux qui prennent parti pour dénoncer les infamies.

J'en appelle aussi aux médecins pour, qu'ensemble, ils élèvent leur voix contre toutes les tortures, défi à la recherche pour guérir.

M-L. D.

در آغوش مادر

Le mensonge de la libération des prisonniers politiques en IRAN



Le cas de MASSOUD RADJAVI est un symbole représentatif de la situation des dizaines de milliers de prisonniers politiques iraniens. Ce cas dément le prétendu vent de libéralisme qui soufflerait en ce moment sur l'IRAN. Cette assertion mensongère se détruit elle-même par le témoignage ci-dessous:

La souffrance, l'emprisonnement, la torture d'un des leurs ne suffisent pas; les familles des prisonniers politiques iraniens, où qu'ils se trouvent, à l'intérieur ou à l'extérieur du pays, sont soumis à la surveillance, à la pression, au chantage continuel des autorités iraniennes. OUI, lorsque vous êtes iranien, vous devez accepter de vivre dans l'opprobre ! Et accepter cette torture morale: toute votre vie !

En 1972, l'avocat Christian GROBET, de Genève, délégué par la Fédération internationale des droits de l'homme, assista au procès de Massoud (voir son rapport), condamné à mort. Kazem RADJAVI, le frère aîné, à Genève depuis plusieurs années, entreprend une campagne d'information pour sauver son jeune frère innocent. Il parle à la radio, à la télévision; intervention d'un service diplomatique. Peine de mort commuée en

Massoud Radjavi licencié en droit et sciences politiques en 1971 à 21 ans, arrêté peu après comme opposant au régime.

دوران جوانی

○ عضویت در سازمان

مسعود رجوی، در دو سال آخر دبیرستان، عضو انجمن ضدبهاثیت (حجتیه) شد که این عضویت، تا اوایل سال دوم دانشگاه ادامه یافت.^۱ در زمستان ۱۳۴۶، حسین احمدی روحانی، از نخستین کادرها و اعضای سازمان، که سابقه رجوی را از انجمن ضدبهاثیت مشهد داشت و در جلسات همان انجمن با وی آشنا شده بود - او را عضوگیری کرد.

مراحل آموزشی و تعلیماتی، تحت مسئولیت روحانی طی شد و مسعود در این مدت، سخت تحت تأثیر شخصیت و ظواهر «تدین» و «ایمان مذهبی» او قرار گرفته بود.^۲ و با توجه به رشته تحصیلی رجوی و آشنایی وی با زبان انگلیسی، پس از دوران تعلیماتی اولیه، در «گروه سیاسی» سازمان وارد شد و تحت مسئولیت بهمن بازرگانی قرار گرفت. گویا چون حنیف‌نژاد می‌خواست مسئولیت رجوی را خود به عهده بگیرد، او را در «گروه ایدئولوژی» قرار داد. حنیف‌نژاد توجه خاصی به رجوی داشت؛ به طوری که وقتی می‌خواست از یک نمونه فرد تشکیلاتی که رشد خوبی کرده نام ببرد، وی را نام می‌برد.

در اوایل سال ۱۳۴۹ رجوی نیز همراه با چند تن دیگر از اعضای گروه، به منظور گذراندن دوره آموزش چریکی، به طور قاچاق از ایران خارج شد ولی مدت زمانی نگذشته بود که حادثه دستگیری شش تن از افراد در دوی و سپس جریان ربودن هواپیمای حامل آنها پیش آمد. رجوی نیز به ایران بازگشت و همزمان به عنوان یکی از مسئولان آموزشی وارد کمیته مرکزی گروه شد. در آن زمان، وی جوان‌ترین عضو مرکزیت به شمار می‌آمد.

۱. محسن نجات حسینی از دوران دانش‌آموزی رجوی خاطره‌ای نقل می‌کند که روزی حسین روحانی در مشهد او را به جلسه‌ای دعوت می‌کند که با شرکت چند دانش‌آموز تشکیل می‌شد. «وقتی به محل جلسه رسیدیم، جوان دانش‌آموزی که کت و شلوار مرتب و کراواتی هماهنگ با آن پوشیده بود، در محل ورودی خانه به ما خوش آمد گفت. پس از ورود به یکی از اتاق‌های خانه، با چای از ما پذیرایی شد. طی نیم ساعت تعدادی جوان دیگر نیز به جمع ما پیوستند و آنگاه جلسه کار خود را آغاز کرد. میزبان و سخنران این گردهمایی، مسعود رجوی بود. وی سخنرانی دلچسبی درباره شخصیت و مقام حضرت علی ایراد کرد. ← نجات حسینی، بر فراز خلیج فارس...: ص ۳۸

۲. بایستی توجه داشت که همین عنصر ظاهراً «متدین» و «مؤمن»، در جریان تغییر ایدئولوژی - چنان که در جلد دوم اشاره گردید - تبدیل به یک مارکسیست شد و بعدها همراه با افرادی چون سپاسی آشتیانی در رأس «سازمان پیکار» قرار گرفت.

○ دستگیری و محاکمه

پیش از جریان ضربه شهریور - و احتمالاً قبل از دستگیری‌های جمعی - در سال ۱۳۵۰، مسعود رجوی نیز دستگیر شد. پس از طی دوران بازجویی، رجوی با نخستین گروهی که محاکمه شدند، به دادگاه رفت. بهمن بازرگانی یکی از کادرهای اصلی مرکزیت سازمان، مقارن ضربه شهریور، به نکته‌ای اشاره می‌کند که شایان توجه و تأمل است:

دادگاه فدایی‌ها قبل از دادگاه ما بود و آنها را اول اعدام کردند. در دادگاه اول ما، افرادِ سبکِ کمیته مرکزی را انتخاب کردند. ساواک سبک‌ترین افراد کمیته مرکزی را - که میهن دوست و رجوی و محمد بازرگانی و ناصر صادق بودند - برای دادگاه اول گذاشت. غیر از این افراد، بقیه من بودم و [علی] باکری و بدیع‌زادگان که ساواک برای دادگاه دوم و اعدام نگه داشته بود. قبل از دادگاه اول، ساواک به خانواده‌ها گفته بود که «چون این اشخاص سبک‌ترین افراد [مرکزی] هستند، اعدام می‌گیرند ولی بعد به آنها عفو می‌خورد».^۱

○ تغییر حکم اعدام

رجوی مطابق دستور تشکیلاتی در دادگاه به دفاع ایدئولوژیک پرداخت و همراه با ناصر صادق، علی میهن دوست، علی باکری و محمد بازرگانی، محکوم به اعدام گردید. پس از گذشت مدتی، اعلام شد که رجوی با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شده است. آنچه در آن زمان در مطبوعات رژیم منعکس شد حاکی از همکاری وی با تیم بازجویی در متلاشی کردن تشکیلات بود و سند همکاری رجوی نیز منتشر شد.^۲ با این وجود، سازمان همواره ادعا می‌کرد که چون برادر مسعود رجوی (کاظم) با شخصیت‌های سیاسی اروپایی آشنا بوده، وساطت آنها باعث این تخفیف شده است.

پس از سقوط رژیم پهلوی سند مهم دیگری به دست آمد که در اصل از میان سندهای موجود در پرونده رجوی گم شده بود. این سند نشان می‌داد که کاظم رجوی، از سال ۱۳۴۹ با نام مستعار «میرزا» منبع ساواک بوده است.^۳

۱. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲. برای آگاهی از این موضوع ← کتاب حاضر، ج ۱، زندگینامه مختصر رجوی.

۳. دکتر شریعتی نیز به پدرش - استاد محمدتقی شریعتی - و چند نفر دیگر گفته بود که کاظم رجوی ساواکی است. میثمی، آنها که رفتند...: ص ۱۸۸.

شماره ۵۰۸۲۵
تاریخ ۱۳۵۷
شماره پرونده ۵۰۸۲۵
شماره ثبت ۵۰۸۲۵

مستندات وزارت

سازمان نظامی این کشور
تهران ۱۳۵۷

موضوع - ۱ -

باجو به پایتخت فرسورده پرونده معروف منبج مورخه ۱۳۵۷
گروه‌های شبه‌نظامی این کشور در اهداف مورد نظر از منبج و
شمال کشور بوده‌اند و به همین جهت به انتشار خبری از این
مجموعه در روزنامه‌ها و نشریات و در رسانه‌ها که اطلاعات از اهداف
مورد نظر منبج را دربردارد از طرف این گروه‌ها منتشر شده
شماره ۱۳۵۷ در صورت توضیح از طرف این گروه‌ها ۱۳۱۱ اقدامات
در زمینه کمک به منبج در جهت عمل آید.
منوب برای دولت *

کودک
فرستاده ۳۱۵
شماره
پست

۵۰۸۲۵

استعلام و استعلامی بخشی از ساواک از بخش دیگر در خصوص ارفاق درباره مسعود
رجوی، برادر یکی از منابع با نام مستعار «میرزا» (کامل رجوی) به خاطر
فعال تر شدن و نفوذ منبع مزبور در مجامع ایرانیان مقیم اروپا

سازمان نظامی
تهران ۱۳۵۷

موضوع منبج - میرزا
مخبر منبج و ساواک

مشهور:
که منبج در مورد اطلاعات نمایندگان ساواک در کشور منبج
پس از آن که به منبج منبج می‌رود که تحت نظر منبج است.

علامه سینه : منبج مذکور از مورخین سال ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴
بسیار ارفاق می‌شود و منبج در هدف اطلاعاتی و دانشجویی
و همچنین کثرت اسون دانشجویان ایران در منبج که
استدلال آن تاریخ منبج معروف دانشگاه زاهد است.
اهداف مورد نظر عمل آورده است.

اینکه طبق اعلام نمایندگان ساواک منبج منبج منبج منبج
منبج از ارفاق است که گروه منبج که اخیراً منبج
(۱۳۱۱) منبج منبج منبج منبج منبج منبج منبج منبج
پس از منبج او منبج منبج منبج منبج منبج منبج منبج
می‌باشد *

بابت کسب

مبارک است که در این باره
بزرگوار است که در این باره
مبارک است که در این باره
مبارک است که در این باره

بابت کسب

تاریخ ۱۳۵۷
شماره ۵۰۸۲۵

مستندات وزارت

یکی از منابع ساواک با نام مستعار میرزا (کامل رجوی)

برخی از اسناد مربوط به بازجویی مسعود رجوی نیز در اواخر زمستان ۵۸ - در آستانه انتخابات مجلس - توسط مخالفان سازمان منتشر گردید که حاکی از ضعف وی به هنگام بازجویی بود. در مقابله با این حرکت، سازمان نیز در نشریه‌های فوق‌العاده‌ای که منتشر نمود، در صدد پاسخگویی برآمد؛ لیکن همان اسناد منتشر شده توسط سازمان نیز بیانگر ضعف رجوی در بازجویی بود.

عباس داوری، از کادرهای اصلی و نزدیک به رجوی که در زندان با رجوی هم‌بند بوده و به زیر و بم مسائل وی احاطه داشته است، خطاب به یکی از دوستان شورایی‌اش در سال ۱۳۶۰ گفته است: این مردک [= مسعود رجوی] که امروز این طور هارت و پورت می‌کند، بس که موذی است، در زندان حتی یک چوب هم نخورد. آن قدر که مرتاض بازی در می‌آورد و غذای نمی‌خورد و رنگ و رویش زرد بود، هر وقت که ساواک سراغش می‌آمد، غش می‌کرد و از حال می‌رفت و هر جا که سمبه را پرزور می‌دید، پیشاپیش کروکی خانه حنیف‌نژاد و دیگران را بر روی کاغذ می‌کشید و آن را دست ساواک می‌داد تا آنان از سر تقصیراتش بگذرند.^۱

نکته دیگر، مسئله دستگیری اولیه او در اول مردادماه ۱۳۵۰، یعنی یک ماه زودتر از ضربه شهریبور و است. علاوه بر نفوذ «دلفانی» - که ناصر صادق و منصور بازرگان را می‌شناخت - به ظن قوی اطلاعات مسعود رجوی در جریان این دستگیری (چون در ضربه شهریبور نیز رجوی مجدداً در یکی از خانه‌های جمعی دستگیر شد) در تحت نظر گرفتن و لو رفتن خانه‌ها نقش داشته و مؤثر بوده است. محسن نجات حسینی از مراقبت‌هایی سخن می‌گوید که نمی‌تواند صرفاً به تعقیب ناصر صادق مربوط باشد: در مرداد ماه سال ۱۳۵۰ چندین مورد مشکوک در اطراف خانه‌های جمعی سازمان دیده شده بود. همه کسانی که به خانه تیمی رفت و آمد داشتند، قبل از رسیدن به خانه، می‌بایست اطراف خود را هوشیارانه مورد بررسی قرار می‌دادند تا اگر مورد مشکوکی از تعقیب را متوجه می‌شدند، از رفتن به خانه، تیمی خودداری کنند...^۲

اسناد مربوط به تاریخ دستگیری مسعود رجوی، اعترافات وی در بازجویی‌ها، اسناد مربوط به کاظم رجوی و نفوذ وی در میان گروه‌های مخالف رژیم، اسناد مربوط به نامه‌نگاری بین رئیس ساواک و دادرسی ارتش و سایر اسناد موجود، در روشن کردن ماهیت «زنده ماندن» مسعود رجوی دارای نکاتی روشنگر و ابهام زداست.

۱. خوشحال، مبارزه با استبداد: ص ۸۵.

۲. نجات حسینی، بر فراز خلیج فارس: ص ۲۹۷.



به ریاست اداره و دبیرس نیروهای مسلح

شاهنشاهی (دادرستانی)

از ساواک

سخت‌گیر
سازمان اطلاعات امنیت کشور
م. د. ۱۰۱

شماره
تاریخ ۳۱۲/۷۶۱۱
پیوست ۱۱/۱۰۱

در باره: محمود رجوی فرزند حسین

شماره ۳۱۲/۷۶۱۱ - ۵۰/۹/۱۶

نامبرده بالا که از محکومین سازمان بااصطلاح آزاد بخش ایران وابسته به جمعیت نهضت آزادی است و در دادگاه تجدید نظر نظامی با اعدام محکوم گردیده بعد از دستگیری در جریان تحقیقات کمال همکاری را در معرفی اهداف سازمان مکتوفه بعمل آورده و اطلاعاتی که در اختیار نگذارد از هر جهت در روشن شدن وضعیت شبکه مزبور موثر و مفید بوده و پس از اتمام تحقیقات نیز در داخل بازداشتگاه همکاریهای صمیمانه ای با ما مومرین بعمل آورد و لذا این نظر این سازمان استحقاق ارفاق و تخفیف در مجازات را دارد. مراتب جهت استحضار به هرگونه اقدام مقتضی اعلام میگردد.

دکتر محمد مصدق

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ارتشبد نصیری

سخت‌گیر

۳۱۲-۷۶۱۱

○ ماهیت دفاعیه رجوی در دادگاه

بیش از آنکه به سوابق رجوی در زندان بپردازیم، لازم است به نکاتی که درباره مدافعان وی در دادگاه مغفول مانده است، اشاره کنیم. مقایسه دفاعیات دیگر کادرهای سازمان، که همزمان با رجوی در دادگاه شرکت کرده و به مرگ نیز محکوم و سرانجام اعدام شدند، با آنچه رجوی در دادگاه بیان کرد، می‌تواند در روشن کردن واقعی ماهیت وی مؤثر باشد. همه کسانی که از آنها یاد شد، در دفاعیات خود این مسائل را رعایت کرده بودند:

- ۱) همه مکرراً به آیات قرآن استشهاد کرده‌اند و جز در یک مورد، همه سخن خود را با آیه‌ای از قرآن آغاز نموده‌اند (محمد بازرگانی با جمله‌ای از «برتولت برشت» آغاز می‌کند)؛
- ۲) به آمریکا، اسرائیل و رژیم شاه (به عنوان رژیم‌های دست‌نشانده) حمله کرده‌اند؛
- ۳) بر استثمار طبقات محروم و حیف و میل بیت‌المال تکیه داشته‌اند؛
- ۴) همه نسبت به مارکسیسم و مارکسیست‌ها موضعی طرفدارانه داشته‌اند؛

برای مثال، به دفاعیه علی میهن‌دوست اشاره می‌کنیم که: با آیه‌ای از قرآن بحث خود را شروع می‌کند، مجموعاً ۱۳ بار به آیات قرآن استناد می‌کند و در مواقعی عین متن آیه را می‌خواند و با آیه قرآن و شعار به سخنان خود پایان می‌دهد.

لیکن رجوی سخنان خود را بدون «بسم‌الله الرحمن الرحیم» یا «به نام خدا» آغاز می‌کند. نه در آغاز و نه در پایان و نه در هیچ قسمتی از دفاعیات طولانی خود، به قرآن و نهج‌البلاغه و متون مذهبی و اسلامی استناد و اشاره‌ای ندارد. در حالی که تمامی افراد با صراحت و مکرر درباره رژیم شاه و وابستگی‌اش به آمریکا سخن می‌گفتند، رجوی حتی یک بار نیز مستقیماً سلطنت شاه را مورد خطاب و حمله قرار نداد. و نیز در هیچ جا از دفاعیه خویش به مبارزه مسلحانه - به طور مستقیم - اشاره نکرد.^۱

□ رجوی و آیه‌الله طالقانی در زندان

از جلوه‌های رفتار ماکیاولیستی رجوی، می‌توان به نحوه برخورد دوگانه وی با مرحوم آیه‌الله طالقانی در زندان و بیرون از زندان اشاره کرد. محمدی‌گرگانی، که از کادرهای مسئول سازمان در زندان بود و در

۱. پرونده مسعود رجوی.

جریانات سال ۵۴ از سازمان جدا شد، می‌گوید:

... در زندان کار به جایی رسیده بود که افرادی مثل رجوی به مرحوم طالقانی اجازه نمی‌دادند تفسیر قرآن بگویند. می‌گفتند: «او چون مالکیت خصوصی را قبول دارد، گرایش‌های خرد بورژوازی دارد».

[در سال ۵۵] سرسفره نشسته بودیم که یک جوان ۱۸ - ۱۹ ساله گفت: «طالقانی کیست؟! او - به قول مسعود - یک خرده بورژواست!»

... من از همان اول که به زندان وارد شدم، یکی از موارد اختلافم با مسعود سر همین مسئله بود. حاج مهدی عراقی، آقای هاشم امانی و آقای انواری بعد از ۸ - ۹ سال که در زندان بودند، مسعود طوری با اینها برخورد می‌کرد که انگار نجس‌اند. ... می‌گفت: «ما آمده‌ایم و یک چیز تازه‌ای را آورده‌ایم که هیچ‌کس نیاورده؛ همه باید «ما» شویم و در نهایت هم «ما» نوک پیکان تکامل هستیم!»^۱

□ خاطره‌ای از روابط جزنی و رجوی

صفر قهرمانی، عضو نظامی فرقه دموکرات که ۳۲ سال از عمرش را (۱۳۵۷ - ۱۳۲۵) در زندان‌های شاه گذراند، ضمن نقل خاطرات خود، از مسعود رجوی نیز سخن می‌گوید و مقایسه‌ای ظریف بین او و بیژن جزنی صورت می‌دهد:

والله، من با مسعود رجوی خیلی نزدیک بودم. درد دلش را برای من می‌کرد. در مورد جزنی کمی حسودی می‌کرد. گاهی هم بدگویی می‌کرد. می‌گفت: «او مائوئیست‌ها را تحریک می‌کند». آخر، همه آنها در یک کمون زندگی می‌کردند. مرتب با هم جلسه تشکیل می‌دادند. بعد می‌آمد و برای من تعریف می‌کرد که جزنی این‌طور کرد، جزنی آن‌طور کرد! مثلاً می‌گفت: «او بچه‌ها را برضد من تحریک می‌کند». اما ظاهراً با هم حرف می‌زدند؛ رفیق جون جونی بودند. رجوی آدم سیاسی و سیاستمداری بود. کارهایش همه مخفی بود؛ کار علنی هیچ وقت نمی‌کرد. جزنی علنی کار می‌کرد و رک و راست بود.

رجوی برای من قرص والیوم می‌آورد تا شب‌ها بتوانم بخوابم. او سینوزیت و سردرد داشت؛ همیشه یک چیزی به سرش می‌بست. ولی آدم زرنگی بود. خیلی فعال بود. می‌توانست همه را

۱. گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی.

جمع و جور کند. زبان دار. همه‌اش جزوه می‌نوشت. می‌خواند؛ این را بخوان، آن را بخوان...^۱

□ اپورتونیسیم رجوی

میثمی که خود زمانی دراز در سازمان بوده، در مورد فرصت‌طلبی سیاسی رجوی و تلاش او برای بهره‌گیری همزمان از حمایت دولت‌های غربی و شرقی، می‌گوید:

رجوی می‌بیند که دنیا بین شرق و غرب تقسیم شده است. مطمئناً تفاهم شرق و غرب را با آن آگاهی‌هایی که دارد، خوب می‌فهمد.

[رجوی] پس از آزادی از زندان [در دی ماه ۵۷] چنین فرمولی داشت که باید شرق و غرب را از خود راضی کند تا بتواند حاکم شود. از یک طرف مخفیانه با شوروی تماس می‌گیرد تا شوروی را قانع کند [که] به جای حزب توده به او تکیه کند و وانمود می‌کند که بزرگترین تشکیلات است. از طرفی دیگر، در مجلس عروسی [اش] با اشرف ربیعی، که [مجلسی] علنی بود، تمام جناح‌های غرب‌گرا را دعوت می‌کرد و ساعت‌ها با آنان گپ می‌زد.^۲

پرویز یعقوبی، به دنبال جدا شدنش از سازمان در زمستان ۱۳۶۳، در نقدهایی که به سازمان و شخص رجوی وارد کرده، وجود عناصر و رگه‌هایی از «اپورتونیسیم»، هژمونی‌طلبی «فردگرایانه» و «خودمحوری» را موجب حرکت‌های زیگزاگی رجوی می‌داند:

رهبریت اپورتونیسیت، بعد از آنکه از نزدیکی به کشورهای مرتجع و سوسیال‌خرده بورژوازی غرب و پیام‌های مکرر به رژیم ... مبنی بر زمین‌گذاردن اسلحه در ازای انتخابات آزاد نتایج موردنظر را نگرفت، تحت عنوان دیپلماسی انقلابی، برخلاف خطوط استراتژیک سازمان از بدو تأسیس، خط جلب و جذب امپریالیسم آمریکا را اتخاذ نمود و برای حمایت آنها دست توسل به سویشان دراز می‌کند.

... سال ۵۴ [که] ضربه خوردیم و بسیاری از کادرها مارکسیست شدند، رجوی به علت غرور و عدم اعتراف به نارسایی‌ها، به جای ریشه‌یابی عمیق این ضربه، به نسخه‌نویسی عجولانه پرداخت تا مشکل را حل سازد.

رجوی اگر صادقانه به نارسایی‌ها اعتراف می‌کرد و از نیروهای مذهبی زندان کمک می‌گرفت، هم قدرت معنوی پیدا می‌کرد و هم فراگیر می‌شد. او به این مسئله توجه نمی‌کند و می‌خواهد

۱. قهرمانیان، خاطرات صفرخان: صص ۱۹۸-۱۹۹.

۲. نشریه راه مجاهد، ش ۲۲، مقاله «افول اخلاقی یک مجاهد».

عجولانه حاکم بشود؛ و نتیجتاً سوار بر اسب شیطان به دام امپریالیسم افتاد و قاتل کودکان شیرخوار و قاتل پیرمردان و پیرزنان گردید و سرانجام خون شهدا را به صدام فروخت. ... او دقیقاً بعد از شهادت ۹ نفر^۱ و مدتی در اوین بودن و ملاقات نداشتن، به این نتیجه می‌رسد که باید در خط تفاهم شرق و غرب حرکت کند.

... ثمره این خودمحوری روشنفکرانه و هژمونی طلبی فردگرایانه، چیزی نیست جز عطش شدید برای رسیدن به حاکمیت؛ به هر ترتیب و به هر تقدیر... این عطش هولناک باعث شد که سازمان به جای برخورد اصولی و حساب شده با جریانات، به پراگماتیسم منحطی دچار شود که نتیجه آن متکی شدن به مراجع امپریالیستی برای تثبیت آلترناتیویته سازمان و دلخوش شدن به حمایت‌های اهریمن‌های خوش صورت حقوق بشری امپریالیستی [است].

... نتیجه این پراگماتیسم منحط، متکی شدن به معادلات نئو امپریالیستی به جای اتکا بر قدرت توده‌ها گردید؛ و به جای آنکه جهت‌گیری سازمان در راستای به میدان آوردن هر چه وسیع‌تر مردم باشد، به نمایشات تبلیغاتی و بزرگ‌نمایی آن در خارج از کشور پرداخته تا تأثیر استراتژیک آن را در حمایت‌های کنگره آمریکا و کنگره‌های سوسیالیست‌های اروپایی و حزب محافظه کار و کارگر انگلیس و سایر قدرت‌ها و زالو صفت‌های امپریالیستی بیابد.^۲

□ علت زنده ماندن رجوی در ماجرای ۹ نفر

درباره انتخاب بیژن جزنی و گروه او چندان بحثی نیست؛ چرا که به زعم کارشناسان ساواک، این عده - در واقع - بنیانگذاران چریک‌های فدایی خلق بودند و شخص جزنی را به خصوص ایدئولوگ و تئورسین این گروه می‌دانستند؛ ولی در خصوص انتخاب دو عضو سازمان، جای بحث است. با توجه به تبلیغات وسیعی که درباره مسعود رجوی و نقش ممتاز وی در اداره تشکیلات سازمان در زندان صورت گرفته است، این سؤال مطرح می‌شود که چرا رجوی به عنوان سمبل مجاهدین خلق انتخاب نشد؟

دو تن از اعضای اسبق و جدانشده مجاهدین خلق بر آنند که پلیس سیاسی رژیم، آن گونه که کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل را خطرناک می‌دانست، درباره رجوی چنین نظری نداشت:

۱. منظور کشتار گروه جزنی و دو مجاهد خلق کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل توسط ساواک بر روی ارتفاعات زندان اوین است که قتل حین فرار اعلام گردید.

۲. نقل با تلخیص از جزوه «تغییر مواضع ایدئولوژیکی، تشکیلاتی و سیاسی مسعود رجوی» نوشته پرویز یعقوبی.

در زندان به خوشدل می‌گفتیم «سرکار استوار!» و این بدان خاطر بود که [سران سازمان] نمی‌گذاشتند او بالا بیاید. علتش هم بار سنگینی بود که خوشدل برداشته بود. او از کسانی بود که انرژی فراوانی برای سازمان گذاشت و نیروها و امکانات بسیار زیادی را برای سازمان جمع‌آوری کرد. ... چون کار منظم نمی‌کرد و روابطش در قشرهای جامعه زیاد بود، متأسفانه نمی‌گذاشتند زیاد بالا بیاید؛ یعنی در روابط جمعی درجه یک زندان قرار نگرفت.... انتخاب این دو نفر [= کاظم ذوالانوار و مصطفی خوشدل] طی مراوداتی انجام شده است و آنها حس کرده‌اند که مسعود [رجوی] بی‌خطرتر از آن دو نفر است. ... من فکر می‌کنم ساواک همین محاسبه را کرده است.^۱

[در زندان شماره ۴ قصر] کاظم یک جریان عظیم را راه انداخته بود. ... به عنوان مثال آنها تشهد نمازشان را همه با هم می‌خواندند و آقای مظفرنژاد در آنجا اذان و قرآن را با چه صوت زیبایی می‌خواند. تمام اعمال مذهبی، از دعا گرفته تا دیگر مسائل، بسیار منظم و پرجاذبه برگزار می‌شد. این در حالی بود که ما در شماره ۳ حتی نماز جماعت هم نمی‌خواندیم؛ اما بعداً کاظم همان بساط را در بندهای دیگر هم راه انداخت. از نظر اخبار و امنیت هم بسیار فعال بودند... ما بیست درصد از اخبار را داشتیم و آنها هشتاد درصد.^۲

ساواک - به طریقی که معلوم نیست - متوجه شده بود که اولاً ذوالانوار، که خود را یک عضو ساده جا زده بود،^۳ از افراد مرکزیت بوده است؛ و ثانیاً طرح ترور «سرهنگ زمانی» رئیس زندان قصر و معاونش «سروان ژیان پناه» و خط و ربط آن توسط ذوالانوار به بیرون ارسال شده است؛^۴ علاوه بر این، طرح و

۱. گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی.

۲. گفت و گوها: مسعود حقیگو.

۳. پاسخ به یابوہ گویی...: صص ۴۱ و ۴۲؛ متن گفته‌های مجید معینی، که تأکید دارد: یکی از دفعات که... به پانسمان می‌رفتیم، نفر پشت سری من کاظم ذوالانوار بود. در همین حین کاظم پیغامی می‌داد که در صورت امکان پیغام را به مسعود برسانم. پیغام این بود که به مسعود بگو ترور سرهنگ زمانی و معاونش ژیان پناه لو رفته... همه مسائلی که حول و حواشی این نقشه بوده، لو رفته... (همان: ص ۴۴).

جزوه مزبور عیناً نقل مطالب چاپ شده در نشریه مجاهد است؛ از جمله مجاهد - فوق‌العاده ش ۱۸، انتخابات به تاریخ ۵۸/۱۲/۲۵ و نشریه مجاهد، ش ۲۸ - ۵۸/۱۲/۲۹.

۴. این طرح قرار بود با فرماندهی ناصر جوهری و عضویت سیمین صالحی، خلیل دزفولی، مرتضی کاشانی و ابراهیم داور اجرا شود که به دلیل حادثه دو انفجار در ۲۷ مرداد ۵۳ و دستگیری جوهری و میثمی و سیمین صالحی منتفی شد. اطلاعاتی که بعد از دستگیری خلیل دزفولی و وحید افراخته به ساواک رسید، گمان ساواک را تأیید کرد. خلاصه پرونده‌ها...: وحید افراخته و خلیل دزفولی.

جزئیات آدرس «نیک طبع» بازجوی کمیته نیز از طریق ذوالانوار به بیرون از زندان انتقال یافته است:^۱ به طور طبیعی می توان حدس زد که ساواک از خوشدل و - به طور خاص - از کاظم [ذوالانوار] بیشتر [از رجوی] بترسد؛ چون کاظم یک تیپ عملیاتی بود؛ یعنی آن قدر متهور است که موقع درگیری [و دستگیری] وقتی درمی یابد که موفق نمی شود، خودش را [با تیر] می زند؛ و باز هم خطر می کند و دست به طرح عملیات ترور «نیک طبع» می زند. می دانید که خط و آدرس «نیک طبع»، از زندان بیرون رفت و آن را کاظم داده بود. ... در واقع تا وقتی که رجوی می خواهد در زندان بنشیند و تئوری تدوین بکند و سازمان را رهبری بکند، ساواک نسبت به او احساس خطر نمی کند؛ اما در جایی که کسی بیاید و برخوردی عملی بکند، خوب در آنجا با او برخورد خواهد شد - که با کاظم و مصطفی برخورد کردند.^۲

قراین و شواهد متعدد نشان از این واقعیت داشته است که مسعود رجوی، در جریان تحکیم رهبری خود در زندان، به نوعی کاظم ذوالانوار را رقیب خود می شناخته و برخوردهای دفعی با وی داشته است. محمد محمدی گرگانی، که عیناً شاهد روند روابط عناصر مرکزی سازمان در زندان بوده است، می گوید: از ۵۲ - ۵۳ که به بند شش رفتیم، من این مسئله را که رجوی - به شکلی - در پشت پرده زیرکی هایی می کند و خط می دهد، حس کردم و به همین خاطر هم درگیر شدم. به این معنا که می دیدم مسعود، در مقابل کاظم، برای مرکزیت یارگیری می کند - در مقابل موسی [خیابانی] و کاظم. کاظم از لحاظ شخصیتی آدم بسیار قوی و محکمی بود. در واقع نسخه ای از خود مرحوم حنیف بود. از طرفی هم [محمدعلی] جابرزاده [انصاری]، که خودش را مدیون مسعود می دانست، خیلی به مسعود نزدیک بود و طرفدار او بود و این هم به مسعود قدرت می داد. البته من نمی دانم که مسعود این کار را عمدتاً و برای مقصودی انجام می داد یا خیر؛ اما برداشت من از مسئله این بود که او یارگیری می کند. به او هم تذکر می دادم که بد عمل می کند. اما موسی چنین آدمی نبود. او کسی بود که خودش بود و خودش؛ به همین خاطر هم در جلساتی که داشتیم، اغلب با هم درگیری داشتند - موسی و مسعود. ... زمزمه این مباحث از سال ۵۲، که وارد بند شدیم، شروع شده بود و در سال های ۵۳ - ۵۴، که در بند شش قصر بودیم، درگیری جدی صورت گرفت - هم ذوالانوار و هم موسی در واقع، خود ذوالانوار اصلاً درگیر نمی شد. این موسی بود که با مسعود برخورد می کرد.

۱. همان. نیز گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی. چنانکه پیش تر گفته شد، اجرای این ترور را چریک های فدایی به عهده گرفتند.

۲. گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی.

مسعود از ذوالانوار می ترسید. [ذوالانوار] در جلسات، نه مدعی بود، نه بالانشین بود و نه می خواست رهبر بشود و به خاطر همین تواضعش بود که بچه‌ها عاشق او بودند. ذوالانوار خودش بود. خالص بود. بازیگری و فرصت طلبی نمی کرد. مسعود هم به همین خاطر از او می ترسید. ...

اینها [ذوالانوار و خوشدل] حیاتی ترین و مهم ترین افراد سازمان بودند که می توانستند در کوتاه مدت ضربه مهلکی به ساواک بزنند. مسعود نمی توانست چنین ضربه‌ای را بزند ولی کاظم - به شدت - می توانست؛ یعنی کاظم آدمی «خطرگن» بود و ساواک این را می دانست.^۱

روایتی که مورد تأیید سازمان است (و به همین دلیل، هم در مجاهد - نشریه رسمی سازمان - و هم در جزوه‌ای که توسط یکی از تشکل‌های وابسته به سازمان تدوین گردیده، درج شده است) و تکذیب و انکاری هم تاکنون نسبت به آن صورت نگرفته، در متنی آمده که در هنگامه مبارزات انتخاباتی نخستین دوره مجلس شورای اسلامی توسط وحید لاهوتی نگارش یافته و با عنوان «نامه وحید به مطبوعات» در نشریه مجاهد به چاپ رسیده است. این متن در زمانی منتشر شد که تبلیغات زیادی به وسیله مخالفان سازمان علیه مسعود رجوی صورت گرفته بود و طبعاً جوابیه‌هایی از این دست، در صورت تأیید محتوایی آن توسط سازمان، در نشریه رسمی آن به چاپ می رسید. وحید لاهوتی نوشته است:

... سال ۵۳ او [مسعود رجوی] را و همچنین عده‌ای دیگر را و همچنین خود من را به کمیته منتقل کردند که بعدها فهمیدیم که مقصود از آوردن رجوی، به خاطر این بوده که او را هم می خواستند همراه خوشدل و چند تن دیگر اعدام کنند؛ که یکی دو هفته قبل از مراسم اعدام، خبر به برادرش در خارج رسید و با اقدام او بار دیگر مسعود از سعادت شهادت به دور ماند.^۲

تبعات چنین روایتی نمی تواند چندان مناسب و مطلوب سازمان و رهبران آن باشد؛ چرا که پذیرفتن این نقل، چنین فرضیاتی را پیش روی می نهد:

الف) مسعود رجوی، به رغم نقش تعیین کننده‌اش در تشکیلات سازمان، هنوز هم - همانند سال‌های ۵۰ و ۵۱ - تنها استثنایی است که (به هر دلیل و با هر توجیه) از مرگ می رهد. توصیه‌ها و اقدامات برادر رجوی از خارج از کشور مؤثر واقع شد و رجوی از اعدام پس از دادگاه نجات یافت و به حبس ابد محکوم گردید، این بار هم تلاش برادر مؤثر واقع شده و وی را از یک مرگ حتمی می رهند. این استثنا، دست

۱. همان.

۲. پاسخ به یاهوگویی...: ص ۴۸. نشریه مجاهد، ش ۲۸: ص ۷.

کم، سؤالات و فرضیاتی را در خصوص دکتر کاظم رجوی می‌تواند ایجاد کند که شاید با نوع تبلیغات و توجیهات سازمان سازگار نیست.

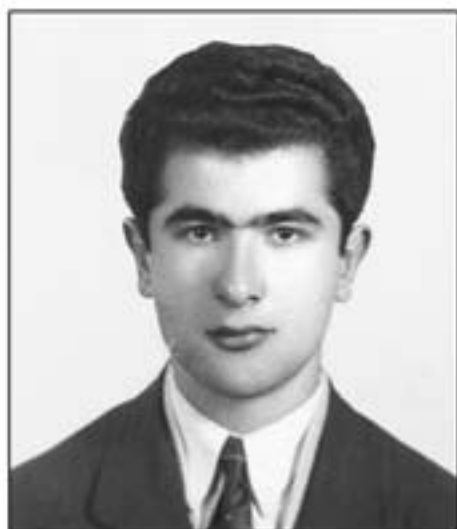
ب) در شرایطی که حتی بازجوها و مقام‌های امنیتی برجسته‌ای چون «بهمن نادری‌پور» (معروف به «تهرانی»)، تا دو ساعت پیش از اجرای فرمان کشتار نُه تن زندانی سیاسی، از این ماجرا بی‌خبر بودند و شخص «عطارپور» تأکید داشت که جز همان عده معدود کسی نبود که از جریان «عملیات» مطلع باشد، دکتر کاظم رجوی برادر مسعود رجوی می‌توانسته است از «یکی دو هفته قبل از مراسم اعدام» از این امر باخبر باشد و حتی جلوی اجرای این دستور را درباره برادرش بگیرد. این امر ثابت می‌کند که رابطه و نسبت دکتر کاظم رجوی با مقاماتی چون «ثابتی» و «نصیری» بسیار نزدیکتر از دیگران بوده است.

ج) نکته مهم‌تر در اینجا این است: با آنکه دکتر کاظم رجوی از «یکی دو هفته قبل از مراسم اعدام» عده‌ای از زندانیان معروف سیاسی رژیم، به این توطئه واقف شده (آن هم توطئه‌ای که رژیم آن را ریاکارانه، قتل زندانیان هنگام فرار نامیده) نه تنها هیچ اقدامی - حتی فریاد و بانگی - برای خنثی ساختن آن انجام نداده است،^۱ بلکه صرفاً و تنها برادر خود را از مرگ رها کرده و ساواک و رژیم را به حال خود گذاشته تا آن نُه نفر را به آن شکل فجیع و ناجوانمردانه به قتل برساند.

۱. در تبلیغات و تمجیدهای سازمان حول شخصیت کاظم رجوی، بیشتر روی محور «حقوق بشر»ی و لیبرال بودن وی تأکید شده است.



کاظم رجوی



صالح رجوی

برابر اعلام دکتر محمد خاتمی در سرپرستی اداره اطلاعات ایران در اردیبهشت
صالح رجوی دبیران ایران متیم ترانه، بعد از دیگران دبیران ایران
در سال ۴۴ به تبعیت نام سردمدار ایران امیران زاهد و کامران خورشید
را جهت جابجایی در راه مهین اعلام و این موضوع را طی مذاکرات
ملفین بنامت وزیر ایران در میان گذاشته و طرفین برای نیز خوانده ماند.
سپس به نامت ارتکاب دولت مفسر لوموند نیز زنده اند

متنجم از شماره ۱۱۳۴۳/۱۴۵۹ وزارت اطلاعات
که در سپردن (اتحادیه دبیران ایران) - ۱۰۲۵۱۱ شمسی است

□ ازدواج با اشرف ربیعی

اشرف ربیعی در سال ۱۳۳۱ در تهران متولد شد. برادرش جواد ربیعی پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ مخفی و در زمستان ۱۳۵۲ به علت تصادف با اتومبیل در اصفهان کشته شد. اشرف پس از تحصیلات متوسطه به دانشگاه صنعتی رفت و در سال ۵۱ در همان جا از طریق خلیل رفیعی طباطبایی با سازمان مجاهدین خلق مرتبط شد. در تابستان ۵۲، که خلیل طباطبایی دستگیر و زیر شکنجه کشته شد، اشرف نیز دستگیر و مدتی بعد آزاد گردید. او همان سال با علی اکبر نبوی نوری^۱ آشنا و مجدداً به سازمان وصل شد. در اواخر همان سال، هر دو دستگیر شدند و پس از چند ماه آزاد گشتند.

آن دو در خرداد ۵۳ با سازمان ارتباط برقرار کردند ولی از همان نخست متوجه تغییرات ایدئولوژیک شدند. نبوی نوری، که با انگیزه و گرایش شدید اسلامی به مبارزه پیوسته بود، این وضع را نتوانست تحمل کند و برخورد نمود. نتیجه برخورد، گرفتن امکانات و اخراج او از خانه تیمی بود. اشرف ربیعی فضای جدید را بدین ترتیب وصف کرده است:

از همان ابتدای ورود به خانه‌های تیمی انسان احساس می‌کرد [که] چیزی [در] آنجا کم است و حال و هوای آن بچه‌های مجاهد [در] آنجا نیست. ... علی اکبر هم که از نزدیک با حنیف نژاد و مهدی [بریشمچی] و سعید [محسن] آشنا بود، این احساس را داشت. ... حدود یک سال قبل از انتشار بیانیه به اصطلاح تغییر ایدئولوژی اختلافات کم کم بروز کرد. اختلافاتی اصولی، که با وجود آنها نمی‌توانستیم کار مشترکی را ارائه بدهیم. بنابراین چاره‌ای جز اینکه قاطعانه از آنها جدا شویم، وجود نداشت.^۲

نبوی و ربیعی، پس از مدتی بلاتکلیفی، تبریز را برای اقامت و مبارزه انتخاب کرده و افرادی را نیز عضوگیری نمودند. نبوی این گروه جدید را «فریاد خلق» نام نهاد. در اواخر سال ۵۴ خانه تبریز لو رفت و نبوی و اشرف به مشهد نقل مکان کردند. پس از ضربه‌ای دیگر و دستگیری سه تن از دوستانشان، در قزوین مستقر شدند؛ ولی نبوی یک خانه زاپاس نیز در تهران داشت. در اردیبهشت ۵۵، اشرف ربیعی به هنگام آماده‌سازی یک بمب، در اثر انفجار آن زخمی و دستگیر شد و پس از گذشت دوران مداوا و

۱. نبوی نوری در ضربه شهریور ۵۰ لو رفت و همزمان با حنیف نژاد دستگیر شد. او در جریان گروگان‌گیری پسر اشرف پهلوی، نیز شرکت داشت؛ اما با تبانی افراد در زندان، مشکین فام به جای او معرفی گردید. نبوی به علت نفوذ پدرش در دستگاه‌های دولتی، بیش از یک سال در زندان نماند و در سال ۵۲ آزاد گردید.

۲. فرازاها...: ص ۶۵.

بازجویی، در دادگاه نظامی به حبس ابد محکوم گردید. همسر وی، علی اکبر نبوی نوری، طی یک درگیری مشکوک،^۱ در تهران کشته شد.

احمد احمد که پس از درگیری با پلیس و زخمی و دستگیر شدن، مدتی در بیمارستان شهربانی تحت مداوا بود، اشرف ربیعی را در همان جا دیده است. وی ضمن بیان خاطراتش در خصوص قیود اخلاقی و مذهبی اشرف می‌گوید:

... رو به روی همین اتاق^۲، اشرف ربیعی همسر شهید علی اکبر نبوی نوری بستری بود که مهدی [بخارایی]^۳ او را به من شناساند ... وی بر اثر انفجار نارنجک از ناحیه باسن زخمی شده بود که خیلی زود درمان شد. من چند بار با او مواجه شدم ولی او مرانمی شناخت. ... اشرف بدون حجاب و بدون روسری، خیلی راحت، جلو ساواکی‌ها و پرسنل بیمارستان راه می‌رفت و نشست و برخاست می‌کرد. ... بخارایی به من گفت که هم تیمی آنها بوده و اشرف در آن خانه [تیمی] به صورت افراطی حجابش را حفظ می‌کرد. دیدم که مهدی بارها [در بیمارستان] به او اعتراض کرد. یک بار هم این اعتراض‌ها به اشرف برخورد و گریه کرد؛ حتی دو سه روزی هم روسری به سر کرد ولی بعد دوباره به همان حال برگشت.^۴

اشرف ربیعی در دوران زندان، بعد از یک ملاقات مرموز با مسعود رجوی در زندان اوین، مسئولیت توجیه زندانیان زن را نسبت به مواضع رجوی و سازمان زندان به عهده گرفت.

درست همان روزهایی که بچه‌ها [در زندان سیاسی زنان قصر] سر در گم بودند و اغلب وابسته‌های سازمان در بیرون مارکسیست شده بودند و یا داشتند در زندان مارکسیست می‌شدند، اشرف را در یک روز زیر هشت خواستند و معلوم شد که به اوین منتقل شده است. شاید یک ماه و خرده‌ای طول کشید تا او را دوباره به قصر بازگرداندند.

ماها را جمع کرد و درباره مسعود صحبت کرد. طوری از او صحبت می‌کرد که مثل اینکه از یک آدم خیلی بزرگ و مهم حرف می‌زند. معلوم شد که در اوین چند بار - آن هم به طور مفصل - با مسعود ملاقات داشته و او هم درباره سازمان توجیهش کرده است. همان اعلامیه آموزشی ۱۲

۱. احتمال لو رفتن نبوی نوری توسط جریان مارکسیست حاکم بر سازمان، از گمانه‌های قوی در این خصوص است.

۲. منظور اتاقی در بیمارستان است که احمد احمد و مهدی بخارایی در آن بستری بوده‌اند.

۳. مهدی بخارایی، برادر کوچکتر محمد بخارایی است که در سال ۵۵ در درگیری مورد اصابت چند گلوله قرار گرفت و زخمی شد.

۴. احمد، خاطرات: صص ۴۲۵-۴۲۶.

ماده‌ای درباره اپورتونیست‌ها... اشرف هم مفاد آن را برای ما درس می‌داد.^۱ پس از پیروزی انقلاب، در تیرماه ۱۳۵۸ اشرف ربیعی و مسعود رجوی با یکدیگر ازدواج کردند. در جریان اعلام نامزدهای انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی، اشرف ربیعی نیز از جمله کاندیداهای سازمان بود که معرفی و زندگینامه وی در نشریه و به صورت جداگانه منتشر شد.^۲ در جریان ضربه ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ به خانه مرکزی سازمان، اشرف ربیعی نیز از جمله ۱۷ نفری بود که در جریان تیراندازی متقابل، کشته شدند. از وی فرزند یک ساله‌ای باقی ماند که «مصطفی» نام داشت و حدود یک سال پس از این ضربه، عوامل سازمان او را از کشور خارج کرده نزد رجوی در فرانسه بردند.

□ ازدواج با فیروزه بنی صدر

ازدواج مسعود رجوی، که مدتی پیش همسر خود اشرف ربیعی را از دست داده بود، با فیروزه - دختر ۱۸ ساله ابوالحسن بنی صدر - توسط همه آگاهان و اهل نظر در حوزه سیاسی، حرکتی تاکتیکی و مانوری تبلیغاتی برآورد گردید. در مراحل نخست حضور رجوی در خارج از کشور، وی به شدت نیازمند حمایت بنی صدر بود که در میان مقامات فرانسوی وجهه داشت. بنی صدر نیز رجوی را در «شورای ملی مقاومت» به نخست‌وزیری برگزید و خود را همچنان رئیس جمهور نامید. برای کسانی که به روحیات، خلقیات و طرز فکر این دو تن وقوف داشتند، از همان نخست معلوم بود که این چنین «اتحاد، و به تبع آن «ازدواج» تاکتیکی و تاریخ مصرف‌داری چندان پایدار نخواهد ماند.»

هر دو «من» کامل بلکه «سوپرن» بودند! و چنانکه از قدیم گفته‌اند، ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند! آن دو - هر یک - مدعی رهبری بلامنازع بودند و در «خود مطلق بینی» و «خود برتر بینی» بر یکدیگر سبقت می‌جستند.^۳

اما پیدا بود که بنی صدر در سیاسی کاری و هوشمندی در استفاده از فرصت‌ها (پراگماتیسم) و بازی ماهرانه با تاکتیک‌ها و بازیچه شمردن اصول در نیل به مقصود، به گرد مسعود نمی‌رسد و در این مسابقه قدرت، ناچار، میدان را به نفع رقیب ترک خواهد کرد. او یک بار فریب مسعود را در بازی‌های سیاسی سال‌های ۵۹ و ۶۰ خورده و مزه تلخ شکست و رودست خوردن را چشیده

۱. مصاحبه با یکی از زنان سابق سازمان (خواهر میم).

۲. فرازاها...: صص ۶۳-۶۹.

۳. بحران در خط‌مشی: ص ۱.

بود.^۱

سوابق گذشته، از این واقعیت نشان داشت که رجوی در هر روندی که به بن بست برسد، «اتحاد» با دیگران را عنوان می‌کند و «متحدین» را تنها در جهت اهداف سیاسی خاص و «حل شدن در خویش» می‌خواهد و آنان را صرفاً «وسيله» ای جهت رسیدن به آن اهداف می‌داند. به هنگام نیاز، با مهارت، انواع ترفندها را به کار می‌گیرد تا متحدان جدید را جذب کند و زمانی که این نیاز برآورده شد یا متحدان از دنباله‌روی و حل شدن سر باز زدند، فرایندی اعتبار کردن آنها را مدیریت می‌کند. آنان را «عامل رژیم و وزارت اطلاعات» یا «بریده‌هایی ترسو» می‌نامد و در مجموع، وضعی ایجاد می‌نماید که امکان سخن گفتن و طرح دعوا - چنانکه در واقع بوده است - از آنان سلب شود.

دفتر بنی صدر پس از آنکه خلاصه خبر ازدواج رجوی و فرزندش در اختیار خبرگزاری‌ها قرار داد اطلاعاتی همزمان با پیام دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان، انتشار داد که در بخشی از آن چنین آمده بود:

مراسم ازدواج خانم فیروزه بنی صدر با آقای مسعود رجوی به تاریخ ۲۴ مهرماه ۱۳۶۱ به سادگی برگزار شد. آقای بنی صدر خطبه‌ای ایراد و از جمله گفت:

... این ازدواج نیز میان شما دو انسان، خالی از هرگونه محاسبه سود و زیان سیاسی و مالی و ... برقرار می‌شود ... این ازدواج وقتی اسلامی و موفق است که به جمع و تفریق‌های سیاسی و غیر آن آلوده نشود.

[خطاب به فیروزه:] شما شاهد صادقی هستید بر اعتقاد و عمل من؛ اعتقاد به ضرورت آزادی و رشد زن. ... همسر من خُرده می‌گیرد که بیش از اندازه دموکرات هستم! ... حق این است که باید به زنان راست بگوییم که آزادی حق آنهاست ... آنها که در این دقایق واپسین حیات استبداد ... رژیم ... بافداکاری‌های وصف‌ناپذیر می‌کوشند [تا] این دقایق را کوتاه‌تر سازند، با تلاش خود صلح، عفو، دوستی و زندگی شاد را به ایران کهن هدیه می‌کنند و از ما نیز انتظار دارند مبشر عصر صلح بزرگ باشیم....

[خطاب به رجوی:] در این موقع باید از همسر سابق شما شهید اشرف ریعی یاد کنم که خواهر و دختر و - در مخفیگاه - میزبان من بود. او و همه زنانی که با استقامتی سراسر غرور و بزرگی از شخصیت زن به مثابه انسان دوران ساز دفاع می‌کنند، در این گونه ازدواج‌ها به

۱. همان: ص ۲ (پانویس).

عنوان ادامه تلاش برای رسیدن هر چه سریع‌تر به دوران صلح ملی و شادی و رشد ملتی بزرگ می‌نگرند...^۱

دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان هم با صدور اطلاعیه‌ای این‌گونه اعلام نمود:
... سازمان مجاهدین خلق ایران تصمیم انقلابی برای چنین ازدواجی را در زمره مهمترین تصمیمات تلقی نموده و همه الزامات دموکراتیک و انسانی و خانوادگی آن را - به مثابه تکلیف ایدئولوژیک - به مسئول اول و فرماندهی عالی سیاسی - نظامی خودخاطر نشان می‌کند...^۲

○ ازدواج تاکتیکی یا فشار خانوادگی

یکی از کارکنان سابق دفتر شورای انقلاب در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در کتابی که مجموعه مصاحبه‌های نامزدهای اولین دوره ریاست جمهوری در ایران را در بر دارد، ضمن پانوشتی آورده است که گویا بنی‌صدر با این ازدواج مخالف بوده ولی به اصرار همسر و دخترش، فیروزه را تسلیم رجوی کرده است و سپس می‌افزاید: «از آنجا که ازدواج در قاموس رجوی مفهوم مقدسی نداشته و پایداری آن به عوامل سیاسی و نه عاطفی و انسانی بستگی دارد، متأسفانه سرنوشت آن دختر وجه‌المصالحه بازی‌های سیاسی و قدرت‌طلبی آن دلپسته قدرت شد و در کوتاه زمانی به جدایی انجامید و مریم قجر عضدانلو جای او را گرفت.»^۳ بنی‌صدر در پاسخ به این مطالب می‌گوید:

نه، اصلاً این طور نیست... بله، من موافق نبودم اما آن حرف‌های پاورقی درست نیست. آنها [یعنی مجاهدین] با آن ترتیبی که بلدند و مخصوصاً با وِراجی، روز بعد از روز؛ خب، دختری در سن ۱۷-۱۸ سالگی، هر روز بنشین و در گوش او بخوانی که اگر این ازدواج بشود، این طور می‌شود و آن طور می‌شود، و او راقانع کرده بودند که این ازدواج به مصلحت است و مبارزه در پیش است و از این حرف‌ها، که برای یک جوان جاذبه دارد.^۴

بر اساس توضیح بنی‌صدر، به نظر می‌رسد که شخص رجوی و نیز اطرافیان وی - که از جمله آنها یکی هم مریم ابریشمچی بوده است - چنین ازدواجی را برای فیروزه بنی‌صدر، به مثابه ضرورتی

۱. نشریه اتحادیه انجمن‌های...، ش ۵۹، مورخ ۲۰ مهر ۱۳۶۱: صص ۱-۲؛ با تلخیص.

۲. همان.

۳. اولین رییس جمهور...: ص ۱۱۷.

۴. بنی‌صدر، خاطرات...: ص ۱۵۷.

تاریخی و مصلحتی سیاسی جانداخته بودند. طبق اظهارات بنی صدر، وی در بحث با دختر خویش تصریح می‌کند که رجوی همسر مناسبی برای آن دختر نیست. فیروزه محاجه می‌کند که «پس چرا شما با آنها در یک میثاق هستید؟» بنی صدر پس از توجیه سیاسی قضیه، باز تلاش می‌کند که موضوع «ازدواج» را از تبنای‌های سیاسی جدا ساخته، دخترش را قانع کند. وی ادعا می‌کند که ضمن بحث با فیروزه، اتحادش را با رجوی یک تجربه قلمداد کرده و گفته است: «من خودم توی تجربه هستم؛ بیشتر از این نمی‌توانم جلو بروم» و در جواب فیروزه که می‌گوید: «من هم تجربه می‌کنم»، اظهار می‌دارد: «دلیلی ندارد شما این تجربه را تکرار کنید»؛ ولی فیروزه اصرار می‌ورزد و متأثر از «مکتب پدر» جواب می‌دهد: که «شاید این مسئله باعث تقویت آن تجربه هم بشود». بنی صدر در ادامه توضیحاتش می‌افزاید:

اما علت اصلی مخالفت من این بود که معتقد بودم این گونه مسائل را نباید با مسائل سیاسی قاطی کرد؛ لذا با آن مخالف بودم ...

اختیار انتخاب با دخترم بود و من حق نداشتم به او بگویم «بکن» یا «نکن». من فقط به عنوان مشاور می‌توانستم به او بگویم این جور است یا این جور نیست ... اگر این موضوع در مقطع رفتن او [= مسعود رجوی] به بغداد می‌بود، من یک حق دوم هم پیدا می‌کردم. این درست است که دختر آزاد است در انتخاب شوهر؛ اما خانواده هم آزاد است در پذیرفتن یا نپذیرفتن شخصی به عنوان داماد. در آن وقت، هنوز مسئله رفتن او (رجوی) به عراق پیش نیامده بود و او خیانتی به ایران نکرده بود.^۱

بنی صدر که می‌گوید در زمان طرح مسئله ازدواج، «هنوز رجوی خیانتی به ایران نکرده بود»، کارهایی مانند جاسوسی برای شوروی، اعلام اتحاد با گروه‌های سیاسی وابسته و عملیات تروریستی علیه مردم و مسئولان را از مقوله «خیانت» ندانسته است.



شماره ۲۳۶

صفحه ۲

جدائی خانم فیروزه بنی صدر از برادر مجاهد مسعود رجوی

یگشتمی گذشته بدنیاال نزدیک به ۷ ماه متارکه، خانم فیروزه بنی صدر از برادر مجاهد مسعود رجوی بطور کامل جدا شد و اعلام طلاق نمود.

این طلاق شرعا بر اساس وکالت تام الاختیاری که در شهریور ماه گذشته از سوی برادر مجاهد مسعود رجوی به منظور رضایت خاطر و تامین حقوق دمکراتیک خانم فیروزه بنی صدر به ایشان داده شده بود، انجام گرفته و اخیرا توسط خود ایشان به برادرمان ابلاغ گردید.

برادر مجاهد مسعود رجوی ناگزیر و در کمال تاسف این امر را که ماهها از آن امتناع می نمود، پذیرفت.

دفتر مجاهدین خلق ایران - پاریس

۲۳/بهمن/۱۳۶۲

□ رجوی از زبان دو متحد سابق

بنی صدر دربارهٔ دیدگاه رجوی نسبت به مردم ایران خاطره‌ای به این شرح نقل کرده است:

... وقتی که تصمیم گرفتیم به خارج بیاییم، آقای مسعود رجوی آمد به محلی که من مخفی بودم. او در آنجا گفت: «می‌خواهیم قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری^۱ - که ۴۰ روز بعد انجام می‌شد - خارج شویم.» من گفتم: نه؛ اول باید ببینیم [که] مردم ایران در این انتخابات ریاست جمهوری چگونه عمل می‌کنند. اگر مردم رفتند پای صندوق‌ها و رأی دادند، معنایش این است که این کودتا^۲ را تأیید کردند. بنابراین من دیگر تکلیفی ندارم و از مخفیگاه بیرون خواهم آمد و یک اعلامیه خواهم داد که «مردم ایران! شما با رفتن به پای صندوق‌ها و دادن رأی خود، این کودتا را تأیید کردید. کشور مال شماست. من گفته بودم رأی، رأی مردم است. حال، چون انتخاب شما این طور شده است، من هم انتخاب شما را می‌پذیرم.» آقای رجوی گفت: «اکثرهم لایعقلون؛ قرآن می‌گه اکثر مردم عقل ندارند... شما می‌گید اگر مردم رفتند پای صندوق‌ها! خُب، می‌رن. آخوندها بهشون می‌گن بروید پای صندوق‌ها، اینها هم می‌روند پای صندوق‌ها.»^۳

مهدی خانبابا تهرانی عضو سابق حزب توده و کنفدراسیون و از فعالان و پایه‌گذاران آن، که تجربه زیادی در برخورد با جریان‌های سازمانی و حزبی دارد و در ابتدای تشکیل «شورای ملی مقاومت» نیز همراه با دوستانش در این جریان حضور داشته است، شخصیت رجوی را بدین گونه تحلیل می‌کند:

در جریان کودتای درون سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۴ ... رجوی همراه تعداد معدودی از کادرهای سازمان ایستاده، از خط‌مشی قبلی و ایدئولوژی سازمان مجاهدین دفاع کرد. در میان این گروه، رجوی قدیمی‌ترین کادر و تنها کسی بود که از کمیته مرکزی باقی مانده بود. او در دوران زندان شاه به لحاظ فکر و دوخت و دوز سیاسی برجسته‌ترین عنصر گروه شد. با انقلاب بهمن ماه، مجاهدین در واقع از نیروی سازمان یافته قابل ملاحظه‌ای برخوردار نبودند، اما به دلیل برخورداری از کادرهای جوان که در دوره زندان جمع کرده بودند، در پناه جو اسلامی انقلاب به سازماندهی مجدد پرداختند. رجوی در این جریان توانایی‌های خود را به نمایش گذارد و جلوه کرد. او نسبت به سایر کادرها و اعضای مجاهدین به لحاظ توانایی‌ها برتری قابل

۱. منظور دومین انتخابات ریاست جمهوری است که در مردادماه ۱۳۶۰ برگزار شد.

۲. منظور بنی صدر از «کودتا»، جریان قانونی بحث عدم کفایت سیاسی و عزل وی از ریاست جمهوری با رأی اکثریت مجلس است.

۳. بنی صدر، خاطرات...: ص ۱۴۰.

ملاحظه‌ای یافت. مثلاً در زمینه سخنوری، قدرت انتقال سریع در مسائل سیاسی و سازمانی و بیان نظری مواضع سازمان مجاهدین، که ناشی از سابقه طولانی او می‌شود. در خرداد ۱۳۶۰ بنا به مدارک انتشار یافته از سوی مجاهدین این شخص رجوی بود که تصمیم به حمله مسلحانه علیه رژیم جمهوری اسلامی می‌گیرد، و خوب و بد استراتژی نظامی به او برمی‌گردد. در واقع این کلام مسعود رجوی است که حرف آخر سازمان می‌باشد... وی شخص هوشمند و با استعدادی است اما این استعداد و ظرفیت با ظرفیت انقلابی به بزرگی و پیچیدگی انقلاب و جامعه ایران خوانایی ندارد. او بیش از اندازه لحظه‌گراست... و از دیگر نقاط ضعف، کاستی آگاهی تاریخی نسبت به روند جنبش‌های اجتماعی ایران و جهان است... و نقطه ضعف اساسی دیگر وی این است که بنا بر موقعیت یکتایی که در سازمان مجاهدین دارد، کم‌کم امر بر او مشتبه شده است که تمامی علم و دانش را یک جا قورت داده و رهبر بلامنازع جامعه و ناجی ایران است.^۱

□ «نماز» با عکس رجوی

یکی از اعضای هیئت اجرایی سازمان به نام حسین ربویی، در سال ۶۵ به عنوان مسئول پایگاه‌های پاکستان انتخاب شد. بلافاصله پس از ورود، یک نشست انتقادی با حضور محمود دائمی مسئول سابق برگزار کرد و وی را «مانع تابیدن نور رهبری به پایین» عنوان نمود. این جریان را ربویی چنین شرح می‌دهد:

... وقتی من به پاکستان آمدم، دیدم که در هر پایگاه فقط دو - سه عکس رهبری [سازمان] چسبانده شده بود. همین نشان می‌داد که چه طور محمود مانع تابیدن نور رهبری به پایین می‌شد. وقتی من آمدم، گفتم هر چه قدر عکس رهبری می‌توانند برایمان بفرستند.

دنباله ماجرا را مجید بازگونه و مینو محمدی زاده این گونه تعریف می‌کنند:

[ربویی] به بچه‌ها توصیه می‌کرد که در هر اتاق عکس [رجوی] را بچسبانند. همچنین در همان نشست مطرح کرد که: اگر مجاهدی در اتاقی نماز بخواند که در آن اتاق عکس رهبری وجود نداشته باشد، نمازش باطل است. (نشست هفتگی فصلی در کویته پاکستان در زمستان سال

۲. (۶۵)

۱. شوکت، نگاهی از درون... صص ۶۳۴-۶۳۵.

۲. نامه دو تن... ص ۱۷.